فهرست

[ادامه نکته ششم: عنوان ایذاء؛ ذاتی قصدی التفاتی 2](#_Toc106100896)

[سوال و جواب: 3](#_Toc106100897)

[نکته هفتم: بغیر مااکتسبوا 5](#_Toc106100898)

[نکته هشتم: بهتان 6](#_Toc106100899)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه روابط اجتماعی / ایذاء

# ادامه نکته ششم: عنوان ایذاء؛ ذاتی قصدی التفاتی

دلیل سوم بر حرمت ایذاء عبارت بود از آیه 58 سوره احزاب: **﴿وَ الَّذينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُؤْمِناتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبيناً﴾** (58)قبل آن درباره ایذاء خدا و رسول است: **﴿إِنَّ الَّذينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهيناً﴾** و در ادامه **﴿وَ الَّذينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُؤْمِناتِ﴾** است. این آیه شریفه از ادله مهم و واضح برای حرمت ایذاء مؤمنین است. در آیه نکاتی را مطرح کردیم و بحث در نکته ششم بود و آن این بود که عنوان ذاتی یا التفاتی یا قصدی است؟ اینجا دو مقام بحث بود. یکی اینکه ازلحاظ مفهوم شناختی و لغوی عنوان ایذاء ذاتی است یا التفاتی یا قصدی؟ در مقام اول عرض شد که ظاهراً در ایذاء نه‌تنها قصد شرط نیست بلکه التفات و علم نیز شرط نیست. اگر کسی را آزار دهد و در دیگری ایجاد کراهتی بکند ولو اینکه نداند، صدق ایذاء ازلحاظ مفهوم شناختی می‌کند. بله در تأذی و اذیت شدن فهم طرف شرط است اما در ایذاء قصد موذی دخالتی در صدق ایذاء ندارد. این مقام اول در مفهوم شناسی و لغت ایذاء بود.

مقام دوم این بود که در همان عناوینی که ذاتی است و قصد و علم در آنها دخالتی از منظر لغوی ندارد گاهی با قرائن قصد یا التفات دخالت می‌کند و جزء موضوع می‌شود. به‌عبارت‌دیگر در این مقام بحث لغوی و مفهوم شناسی نداریم بلکه بحث این است که با قرائنی این مفاهیم به حالتی که در آن التفات یا قصد باشد منصرف می‌شود. علی‌رغم اینکه ازلحاظ وضعی در مفهوم دخالت ندارد اما در مقام استعمال این ظهور را پیدا می‌کند.

در این مقام گفتیم بعید نیست بگوییم این‌طور خطابات منصرف به‌جایی است که قصد یا لااقل التفاتی در کار باشد. مناسبات حکم و موضوع و قرائن حافه به کلام و احیاناً قرائن حالیه شاید اقتضای این‌طور انصرافی داشته باشد. گفته شد بعید نیست در **﴿لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ﴾**بعید نیست این‌طور انصراف وجود داشته باشد. اگر قرائن برای انصراف تام باشد موضوع مرکب از دو چیز است. خود واقعیت ایذاء یا تعاون به‌اضافه علم یا التفات. اگر یکی از اینها نباشد موضوع وجود ندارد. البته صرف التفات و قصد درجایی که به خطا این‌طور تصوری دارد کافی نیست. باید حقیقت ایذاء یا تعاون باشد اما به انضمام التفات یا قصد. اینکه می‌فرماید: **﴿وَ الَّذينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُؤْمِناتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبيناً﴾** بنا بر این فرض و ادعایی که گفتیم مقصود این است که کسانی که آزاری عامدانه یا قاصدانه به دیگران متوجه می‌کنند این عقاب بر آنها مترتب می‌شود. یا آیه قبلش که می‌فرماید: **﴿إِنَّ الَّذينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ﴾** آن هم همین‌طور است.

به‌خصوص این قرینه تأکید پیدا می‌کند درجایی که خطاب به شکل نهی نیست. برخلاف لاتعاونوا و لاتوذوا بلکه به شکلی است که عقاب را بیان کرده است: فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبيناً این بیان ممکن است وضوح بیشتری در دخالت قصد یا علم داشته باشد. قرائنی که اینجا وجود دارد یکی همین ترتب عقاب است و دیگری شواهد بیرونی است که داریم و میدانیم ایذاء در مواردی که کسی کار خودش را انجام می‌دهد ولی واقعاً قصدی ندارد لااقل در مراتبی صدق نمی‌کند و این خطاب حتماً آن را نمی‌گیرد. اینها شاید قرینه شود بر اینکه قصد یا لااقل التفات دخالت دارد. البته مجموعه این قرائن شاید بیشتر دخالت حداقل را افاده کند. همین التفات. همینکه می‌داند و اقدام می‌کند مشمول خطاب می‌شود و اگر نمی‌داند یا توجه ندارد و غافل است شاید مشمول حکم نباشد. اما اینکه قصد بالذات لازم باشد شاید نتوان جازم بود. ازاین‌جهت بعید نیست که برخلاف آنچه در مقام اول گفتیم التفات و قصد در مفهوم ایذاء دخالت ندارد در مقام دوم بگوییم لااقل التفات و علم و توجه در این مفهوم از باب قرائن و انصراف دخالت دارد. حال قصد بالذات را شاید نتوان جازم بود اما التفات و توجه بعید نیست. ایذائی حرام است و جایی ایذاء صدق می‌کند که لااقل التفاتی به این داشته باشد که کراهت و ناخشنودی را متوجه این می‌کند. همین مجرد التفات بعید نیست بگوییم دخالت دارد. لذا جایی که التفات به مسئله نیست ممکن است بگوییم حکم نیست.

## سوال و جواب:

سؤال: گاهی ممکن است اثر وضعی داشته باشد

جواب: اثر وضعی با حکم تکلیفی فرق می‌کند. درجایی که ایذاء کرده به شکلی که مالی از دیگری را تلف کرده است یا جراحتی وارد کرده است آنجا ممکن است به لحاظ دیه و احکام وضعی و زمان و اینها ممکن است در مواردی بگوییم دارد. تفکیک حکم تکلیفی و وضعی کاملاً معقول است و ممکن است جایی بگوییم حرمت تکلیفی را انجام نداده اما تکلیف وضعی وجود دارد. این ممکن است و تلازمی بین آنها نیست.

سؤال: موضوع آنها ایذاء نیست.

جواب: بله اتلاف و اضرار و ایراد نقص عضوی است.

حتی می‌تواند یک عنوان هم از حیث تکلیفی التفاتی باشد یا قصدی باشد ولی همین عنوان یک حکم وضعی داشته باشد بدون اینکه قصد یا التفات در آن دخالت داشته باشد. امکانش هست. گرچه ما در احکام وضعی در اینجا موضوع ایذاء را نمی‌بینیم. عمدتاً موضوعاتی مثل اضرار و اتلاف و جرح و قتل خطئی و اینهاست که احکام وضعی بر آن مترتب می‌شود.

سؤال: جایی که عرف می‌گوید کاری که این شخص انجام داده ولو التفات نداشته ولی نوعاً ایذاء عرفی وجود دارد ولو شخصی نباشد. عرف ممکن است بگوید ولو شما آن موقع نمی‌دانستی ولی رضایتش را جلب کنی. طرف شاکی است که ایذائی صورت گرفته ولی شما می‌گویی من ملتفت نبودم

جواب: باید ادله را دید. ممکن است دلیلی پیدا شود. اگر دلیلی نباشد خطابی نداریم و گناهی مرتکب نشده است. ممکن است و حدس می‌زنم ادله‌ای پیدا شود بر اینکه اگر اقدامی‌کرده و توجه نداشته در ادامه می‌فهمد این بنده خدا آزار دید. این ممکن است دلیل داشته باشیم. اگر داشته باشیم در استدامه می‌گوید تکلیفی داری. استحلال کن یا جبران که حکم وضعی است در بعضی موارد قطعاً داریم.

سؤال: برخی موارد طرف تصادف کرده است حال صرف دادن خسارت و به روی خود نیاورد شاید سیره عقلا این را محکوم کند. درست است نمی‌خواستی ولی مثلاً ناخواسته کشته است. اینکه بگوید نمی‌دانستم کافی نیست.

جواب: باید فکر کرد.

سؤال: برخی برایشان مهم نیست ملتفت باشند یا نه.

جواب: این سؤال شما نکته‌ای است که خالی از دقت نیست و به نحوی در ذهن من هم خطوری بود. آن اینکه چطور ما گفتیم قصد بالذات را نمی‌توان دخیل در موضوع دانست بلکه همان التفات دخیل است و بیش از التفات و توجه که مستلزم قصد بالعرض است دخالت ندارد. بیش از این را با قرائن نمی‌توان اثبات کرد. حداکثر اگر التفات دارد عرفا ایذاء صدق می‌کند و مشمول خطاب است. نکته تکمیلی مسئله این است که این التفات باید تفصیلی و واضح باشد یا مجرد التفات ولو به نحو اجمال کافی است. این سؤال دیگری است و در پاسخ این ممکن است کسی بگوید همان توجه و التفات اجمالی برای صدق کافی است و لازم نیست تفصیلی باشد. اگر می‌داند در مجموعه ده کاری که انجام می‌دهد توجه دارد یکی از آنها ایجاد آزار می‌کند. این کافی است. یعنی مردد بین چند تا باشد. یا از حیث درجه التفات ضعیفی است. اینها بعید نیست کافی باشد.

سؤال: بعضی نسبت به همسایه مثلاً ملتفت نیستند و این‌طور آزار می‌دهند. شرع ممکن است بگوید علاوه بر اینکه اذیت نکن التفات هم داشته باش. باید مراقبتی هم داشته باشی که ناخواسته هم باعث آزار و اذیت نشوی.

جواب: پس یک نکته ‌این بود که عرض کردم التفات اینجا اجمالی و ارتکازی و در حد التفات مبهم هم کافی است و بعید نیست این‌طور باشد. اینکه شما می‌فرمایید این است که جاهایی الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار است می‌توانست ملتفت باشد و مقدماتی فراهم کرد که التفات پیدا نکند ولی اگر دقتی داشت التفات پیدا می‌کرد. این هم ممکن است بگوییم قید التفات که در مفهوم نبود و با قرائن به خطاب ضمیمه شد ممکن است کسی بگوید همان فی‌الجمله که گفته شد کافی است یا به شکل مبهمی که بنده عرض کردم یا به شکل التفاتی که اگر دقتی می‌کرد التفات بود. ولی به خاطر بی‌دقتی و لاابالی‌گری توجهی پیدا نشده است. ممکن است هر دو فرض خطاب شاملش شود. یعنی بعدازاینکه گفتیم التفات دخالت دارد تعمیم بدهیم به التفات اولاً اعم از تفصیلی و اجمالی و ثانیاً اعم از فعلی و تقدیری. تقدیری خیلی متعارف. طوری بود که علی‌الاصول اگر کسی دقت عادی می‌کرد می‌فهمید کار او موجب آزار دیگری است ولی بر اساس اینکه لاابالی و کم‌توجه است التفات فعلیت پیدا نکرد. پس در ادامه بحث و بعدازآنکه گفتیم التفات در صدق ایذاء دخالت دارد دو سؤال تکمیلی می‌آید. یکی اینکه التفات در اینجا تقسیم به التفات اجمالی و تفصیلی می‌شود و آیا هر دو را شامل می‌شود؟ جواب این است که هر دو را می‌گیرد. سؤال دوم این است که التفات تقسیم می‌شود به فعلی و تقدیری. هر دو را می‌گیرد. ممکن است کسی بگوید تقدیری قریب به فعلیت و نوعی اگر لاابالی باشد مشمول خطاب می‌شود. تعمیم به التفات در بحث اول به تفصیلی و اجمالی و در بحث دوم به تقدیری و فعلی این است که التفات در مفهوم دخالت ندارد و با قرائنی این را به خطاب اضافه کردیم. لذا راه برای این تعمیم‌ها باز است. حتی مورد دوم که صحبت ایشان است. گرچه تعمیم اول واضح است و تعمیم دوم به آن وضوح نیست.

سؤال: تعمیم دوم می‌توان گفت علی المبنا است که علم شرط در تنجز است یا نه و مقصر است یا قاصر....

جواب: نه. آنچه شما می‌فرمایید تغییر کل بحث است. اینها روی این بحث است که التفات جزء موضوع و دخیل در فعلیت حکم شود. اگر گفتیم کلا التفات دخالت ندارد علم شرط تنجز می‌شود. آن قواعد خودش را دارد که چه نوع علمی موجب تنجز می‌شود. باید مسیر دیگری رفت. در غالب خطابات هم این‌طور است که علم شرط تنجز تکلیف است. البته همین سؤالات در آن فرض هم می‌آید اما با الگوی دیگری. اینها روی فرض و الگوی دخالت علم و التفات در مرحله فعلیت است.

احتمالی بود که اینجا مطرح شد و اگر ما التفات را در موضوع دخالت دهیم تا حدی استیحاش اطلاق حرمت ایذاء برداشته می‌شود. احتمال راجحی به این سمت داشت. بازهم تأکید می‌کنم بنا بر این احتمال موضوع مرکب از واقعیت ایذاء و التفات با عرض عریض آن است. اگر التفات باشد ولی واقعاً ایذاء نباشد صدق نمی‌کند. کما اینکه اگر ایذاء فی‌الواقع باشد ولی التفاتی به هیچ نحوی در این کار نیست اینجا می‌گوییم موضوع صدق نمی‌کند. این غیر از احکام وضعی است که داستان خاص خودش را دارد.

این مطلب ششم در آیه شریفه بود که اختصاص به اینجا ندارد. اگر قائل شویم در روایاتی که بعد خواهیم خواند این مطلب سرایت می‌کند و وجود دارد.

# نکته هفتم: بغیر مااکتسبوا

نکته هفتم مطرح در آیه شریفه این فراز و تعبیر بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا است. آیه می‌فرماید: **﴿وَ الَّذينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُؤْمِناتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبيناً﴾**. ظاهر این ضمیر مَا اكْتَسَبُوا این است که به همان الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُؤْمِناتِ برمی‌گردد. کسانی که زنان و مردان مؤمن را آزار می‌دهند، نه به خاطر آنچه مؤمنین و مؤمنات انجام داده‌اند. ظاهرش این است که مؤمنین و مؤمنات برمی‌گردد. احتمال ضعیفی وجود دارد که به الذین برگردد و معنا چیز دیگری بشود که خیلی بعید است. ظاهر آیه این است که ضمیر به مؤمنین و مؤمنات برمی‌گردد. به خاطر کار نکرده. اگر این ظهور را بپذیریم که خیلی قوی است آیه این را می‌فرماید که ایذاء دو قسم داریم. یکی ایذائی است که در برابر کار و خطا و جرمی است که کسی انجام داده است این را از موضوع خارج می‌کند. نوعی ایذاء هم داریم که در مقام مجازات و امثال آن نیست. این مقصود از آیه است. این قید بغیر مااکتسبوا با این تفسیری که شد اگر هم نبود همین بود. منتهی اینجا تصریح شده است. آیه می‌فرماید ایذاءهایی وجود دارد که مقصود ما و مشمول خطاب نیست. آن ایذاءهای مجازاتی است و از باب گرفتن انتقام و قصاص و حد و دیه است. خطا و اشتباهی از شخصی صادر شده است که مجازات آن کشتن و زدن است. حد و قصاص و تعزیر یا توبیخ است. اینها همه از آیه بیرون است. آنجایی که امر و نهیی می‌کند و طرف ناراحت می‌شود. این بغیر مااکتسبوا نیست. بلکه بمااکتسبوا است به‌واسطه افعالی است که خود او انجام داده است. از امربه‌معروف و نهی از منکر و دعوت الی الخیر و تعزیر و حد و مجازات‌هایی که شرع اجازه داده است و همه به خاطر این است که او یک خطایی انجام داده و این در مقام مقابله‌به‌مثل یا تعزیر یا حد یا قصاص یا امثال این انجام می‌دهد.

سؤال: اینها هم ایذاء است؟

جواب: بله. وقتی انگشتش را قطع می‌کند ایذاء است ولی اشکال ندارد. زیرا به خاطر کاری است که خود او انجام داده. به خاطر عصیان خود اوست که شارع اجازه داده او را اذیت کنند. این آیه همه ایذاءهایی که در مقام امربه‌معروف و نهی از منکر و دعوت الی الخیر یا تعزیر و حد و مجازات یا مقابله‌به‌مثل است در حدی که شرع اجازه داده همه اینها را استثنا می‌کند و از خطاب بیرون می‌برد.

سؤال: ادامه آیه **﴿قَدِ احْتَمَلُوا بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبيناً﴾** دارد شاید مقصود ایذاء به تهمت و بهتان باشد

جواب: احتمال آن هم هست ولی ضعیف است. این احتمال را فرض این است که باء را به معنای سببیت بگیریم که ظهورش این است. احتمال دیگری وجود دارد که شما می‌فرمایید باء سببیت نباشد یا اگر سببیت باشد باء مقابله نباشد که به خاطر کاری که او انجام می‌دهد او را آزار می‌دهد. بلکه ابتدائا او را آزار می‌دهد. این یک احتمال است. احتمال دیگر که شما می‌فرمایید این است که یوذون المومنین و المومنات به روش و شیوه و منهج خاصی. این بعید است که روش ایذاء را بگوید. ظاهرش این است که در مقام اخراج آن جایی است که ایذاء وجهی دارد که همان فعل آن شخص باشد. مثلاً اگر در مقام مقابله‌به‌مثل است و گفتیم مقابله‌به‌مثل اینجا را می‌گیرد. او را اذیت کرده او هم این شخص را اذیت کرده است.

سؤال: شاید ایذاء متعلق به مؤمنین و مؤمنات گرفته شود. مؤمنین غریب و بی‌گناه را اذیت می‌کند. مؤمنینی که هیچ کاری نکردند.

جواب: اینکه احتمال ماست. مؤمنی که مورد آزار قرار می‌گیرد هیچ کار و خطایی نکرده است. ظاهر همین است. نه اینکه باء به الذین برگردد نه اینکه روش را بگوید. این ظاهر آیه است. البته این مفهوم به آن معنا ندارد. آنکه کاری کرده و حکمش چیست ادله و خطابات را باید دید. نسبت به آن چیزی نمی‌گوید و فقط دایره حکم را محدود می‌کند. اینکه مااکتسبوا ظهور در این دارد که خطایی انجام داده نه اینکه مجرد اینکه کاری ولو خوب انجام داده. اکتسب منظور فعل خطایی است. اینها چون واضح است بحثی ندارد.

# نکته هشتم: بهتان

این نکته هفتم بود. این مجموعه نکاتی است که در آیه هست. نکته هشتم هم هست که خیلی مداقه نداشتم گرچه در بحث فقهی خیلی دخالت ندارد. می‌گوید: **﴿قَدِ احْتَمَلُوا بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبيناً﴾** می‌گوید کسی که دیگران را آزار دهد متحمل شده گناه آشکار و قبل از آن احتملوا بهتانا. این بهتان را باید معنا کرد که به چه معناست. معنای اولیه بهتان تهمت زدن و امثال اینهاست. باید بگوییم بهتان تعمیم پیدا کرده به عملی که نسبت به دیگری انجام مید هد درحالی‌که استحقاقش را ندارد. بهتان را از قول به فعل تعمیم می‌دهد. فعلی که سزاوار نیست نسبت به دیگری انجام دهد به‌منزله قولی که سزاوار دیگری نیست قرار گرفته است. قولی که کذب است و قول ناروایی است که شایسته اسناد به دیگری نیست به این بهتان و افتراء می‌گویند. ممکن است این را به فعلی که شایسته و مناسبت نیست تعمیم داد. این مثل صدق است که معنای اولیه آن قول مطابق با واقع است ولی آرام‌آرام به رفتارهای صادقانه و مطابق حق تعمیم داده شده است که در قرآن زیاد داریم. صادقین و صادقات در قرآن مقصود فقط صدق قولی نیست. صدقوا ما عاهدوا الله صدق قولی نیست بلکه در عمل پای حرف ایستادند. اینجا هم باید بگوییم بهتان مقصود بهتان عملی است. ظاهراً این‌طور باید باشد.

سؤال: بهتان دو معنا داشت:

جواب: بله. یکی مبهوت کردن و دیگری افتراء زدن. حال اگر بهتان را به معنای مشهور اولیه بگیریم که افتراء است باید بهتان را این‌طور معنا کرد که افتراء قولی معنای اولیه است که ممکن است تعمیم داده شود به معنایی که خلاف واقع است و حق طرف نیست. ممکن است بگوییم بهتان در اینجا همان معنای دیگر مقصود است که عبارت بود از اینکه طرف را شگفت‌زده می‌کند و شوک به او وارد می‌کند. **﴿قَدِ احْتَمَلُوا بُهْتاناً﴾** یعنی با ایذاء خودش طرف را مبهوت و مدهوش می‌کند. ممکن است این معنا مراد باشد. پس یا این معنا مراد است یا اگر بهتان این‌طور است تعمیمی در مفهوم داده شده است. این هم چند نکته‌ای است که در این آیه بود فعلاً از این آیه می‌گذریم و سراغ روایات می‌رویم.